

درآمد

این کتاب در زمره کتاب‌های «چگونه بنویسیم؟» قرار نمی‌گیرد. نمی‌شود شرح داد که یک کتاب موفق که خواندنی هم باشد چگونه نوشته می‌شود؛ اما چیزی که نوشتن را به حرفه‌ای هیجان‌انگیز و سرزنده بدل می‌کند، این است که همیشه امکان شکست در این کار وجود دارد. بنابراین، در این کتاب به یک اندازه به شکست‌ها و موفقیت‌هایم پرداخته‌ام چون از شکست می‌توان درس گرفت. با فاش ساختن شکست‌هایم که منجر به تلف شدن عقل، زمان و انرژی فراوانی در من شده، شاید بتوانم کاری کنم که نویسندگان دیگر دچار رنجی مشابه نشوند. در شش سال ابتدایی کارم اصلاً موفق نبودم، اما پس از آن چند چیز خوشایند اتفاق افتاد. من به بخت و اقبال اعتقادی ندارم، اما می‌شود آن را جلب لطف دانست یا رویش حساب کرد. شاید بخش اعظمی از بخت و اقبال یک نویسنده این باشد که شهرت به وقتش سراغ او بیاید. این چیزی است که در این کتاب از آن حرف خواهیم زد.

کتاب طراحی و نویسندگی داستان‌های معمولی از پایین‌ترین سطح شروع می‌شود و مخاطبانش نویسنده‌های جوان و تازه‌کار هستند. البته نویسنده تازه‌کار در هر سن و سالی، نویسنده‌ای جوان محسوب می‌شود و از این نظر شیوه کار فرقی ندارد. همه تازه‌کارها از نظر من نویسنده‌اند چون این خطر را، چه خوب و چه بد، به جان خریده‌اند که عواطف، خصوصیات و نگرش خود به زندگی را در معرض موشکافی و دید دیگران قرار بدهند. به همین دلیل از رویدادهای روزمره زندگی شروع می‌کنم که می‌توانند جرقه یک داستان

باشند. نویسنده و البته خواننده نیز از همین جا شروع می‌کند. هنر نویسنده این است که توجه خواننده را با گفتن چیزی سرگرم‌کننده یا باارزش به خودش جلب کند و دقیق و ساعاتی را با او همراه شود.

من در این کتاب از اتفاق‌های عجیب بسیار حرف خواهم زد و از تصادف‌هایی سخن خواهم گفت که مرا به‌سوی نوشتن چندتایی داستان یا کتاب خوب راهنمایی کردند. رویدادهای غیرمنتظره و اغلب کوچک می‌توانند منبع الهامی برای نویسنده باشند. از آنجا که در مورد کتاب سلول شیشه‌ای^۱ مشکلاتی بیش از حد معمول داشتم، منبع الهام نوشتن آن را شرح می‌دهم و از سختی‌هایی که در به دست آوردن مواد خام پیش‌زمینه داستان داشتم، حرف می‌زنم و به مشکلاتی که با ویراستاران پیدا کردم و داستان را رد کردند ولی سرانجام آن را پذیرفتند اشاره خواهم کرد و بعد هم کمی به نمک و فلفل ماجرا می‌پردازم؛ یعنی فیلمی که به همین نام و براساس کتاب ساخته شد.

بسیاری از نویسندگان تازه‌کار فکر می‌کنند که نویسندگان تثبیت‌شده، برای موفقیت باید فرمولی داشته باشند. این کتاب بیش از هر چیز دیگری این تصور را ابطال می‌کند. هیچ رازی برای موفقیت در نوشتن وجود ندارد، مگر چیزی به نام فردیت یا آن‌طور که گفته می‌شود: شخصیت. به همان دلیل که هر فردی با دیگری فرق دارد، تنها این امکان وجود دارد که فردی بتواند تفاوتش با بغل‌دستی‌اش را شرح دهد. این چیزی است که من فرصت مناسب جان و روان می‌نامم. این اما راز و رمزی در خودش ندارد و صرفاً نوعی آزادی یا آزادی سازمان‌یافته است.

طراحی و نوشتن داستان‌های معمایی کاری نمی‌کند که سخت‌تر کار کنید، اما امیدوارم کاری کند که آن‌هایی که قصد نوشتن دارند، از پیش بدانند چه چیزی در درونشان است.

پاتریشیاهای اسمیت

پیشگفتار

من این کتاب را دو دهه پیش و به پیشنهاد «شرکت نویسنده» نوشتم که سرایی است در بوستون آمریکا و کتاب و مجله منتشر می‌کند که یک جورهایی کمک‌حال نویسنده‌ها در امر نوشتن است و به آن‌ها در پیدا کردن ناشر یاری می‌رساند. می‌دانم هیچ کتابی پیدا نمی‌شود که به نویسنده تازه‌کار بگوید چگونه موفق شود و چگونه چیزی بنویسد که خریدار داشته باشد. این را در نظر داشته باشید که در واقع شاید هدف همه نویسنده‌ها این نباشد. البته من وقتی جوان بودم چنین هدفی داشتم، برای اینکه نوشتن را به‌عنوان کسب معاش انتخاب کرده بودم یا سعی می‌کردم که چنین باشد. من با نوشتن داستان‌های کوتاه و کتاب، زندگی‌ام را می‌گذراندم و هیچ نوع درآمد شخصی نداشتم. بنابراین در کتاب حاضر از شروع کارم و نوشتن داستان کوتاه و اولین تلاشم برای نوشتن رمان و بیگانگان در ترن به‌عنوان اولین رمانی که منتشر کردم، سخن می‌گویم. از شکست‌ها و اشتباهاتی نیز حرف خواهم زد که از آن‌ها آموخته‌ام؛ شکست‌ها و اشتباهاتی که شاید برای دیگران هم آموزنده باشد.

در سال‌های اخیر بسیاری از مجله‌های آمریکایی که داستان کوتاه می‌خریدند، تعطیل شده‌اند؛ تعداد اندکی هستند که در زمینه تعلیق و معما داستان چاپ می‌کنند. به نظر من کار دوتایشان خوب است؛ یکی مجله معمایی الری کوین¹ و دیگری مجله معمایی آلفرد

1. Ellery Queen's Mystery Magazine

هیچکاک! معما چیست؟ سعی می‌کنم با گفتن اینکه در یک داستان معمایی ممکن است هر لحظه کنشی خشن و حتی مرگ رخ بدهد، به این پرسش پاسخ بدهم. من سعی نمی‌کنم ذهنیتم را محدود به درون مایهٔ خشونت بکنم، اما این کتاب دربارهٔ تعلیق و معماست که در چنین حرفه‌ای به معنای خشونت و گاهی جنایت است.

ممکن است بازار داستان معمایی کوچک‌تر شده باشد، اما به نظر من کیفیت چنین داستان‌ها و رمان‌هایی در حال حاضر ارتقا یافته است که این باعث می‌شود تعلیق و معما را بتوان به شکل متقاعدکننده‌تری روی کاغذ آورد. دست‌کم از نظر من، عناصر و فرایند نوشتن یک داستان یا رمان معمایی دست‌نخورده باقی مانده‌اند. «ایده‌ها پتان را از کجا می‌آورید؟» این پرسشی است که هنوز و در هر مصاحبه‌ای که با روزنامه‌نگاران دارم از من پرسیده می‌شود. این پرسش ناراحت‌کننده می‌کند چون می‌دانم که نمی‌شود به مصاحبه‌کننده پاسخی قانع‌کننده داد. من جواب می‌دادم: «از توی هوا»، الان هم همین را می‌گویم، اما تبسمی چاشنی آن می‌کنم. ایده‌ها به‌سوی نویسنده می‌آیند و نویسنده به‌دنبالشان نمی‌گردد. دست‌کم مخاطب من در این کتاب، این‌گونه نوشتن و خیال‌پردازی چنین نویسنده‌هایی است. من به روزنامه‌نگاران می‌گویم: «ایده‌ها مانند پرنده‌هایی که می‌توانم از گوشهٔ چشم آن‌ها را ببینم به‌سوی من می‌آیند. ممکن است به اندازهٔ کافی به آن‌ها نزدیک شوم یا نشوم.» ایده‌ها برای من شکل مطلوبی از برکت هستند. برای همین بخشی از این کتاب مختصر و ساده را صرف شیوه‌هایی خواهم کرد که می‌گویند چگونه ذهن در برابر ایده‌ها گشوده بوده و پذیرای آن‌ها باشد. آنگاه شیوهٔ طبیعی و مدلل خودم را شرح خواهم داد که چگونه اجازه می‌دهم ایده پرورش پیدا کند تا به یک داستان کوتاه یا یک کتاب بدل شود. اگر بازارهای قدیمی داستان کوتاه دیگر وجود ندارند، در عوض بازارهای تازه‌ای افتتاح شده‌اند. مثلاً اومنی^۱ در نیویورک، مجله‌ای است خوش‌آب‌ورنگ و پر از ایده که به‌دنبال فراهم کردن خوراک برای تخیل و خیال‌پردازی نویسنده‌ها و خواننده‌هایش است. تلویزیون هم با کانال‌های پروپیمان‌ش روزه‌روز بیشتر به‌دنبال درام‌تیزه کردن رمان‌ها و داستان‌های کوتاه است. همین اواخر تلویزیون فرانسه، سیزده تا از سیاه‌ترین و بامزه‌ترین داستان‌های کوتاه مرا خریده تا هرکدام را یک کارگردان با طول تقریبی یک ساعت کارگردانی کند. این داستان‌ها از میان چهار

1. *Alfred Hitchcock's Mystery Magazine*

2. *Omni*

مجموعه از داستان‌های کوتاه‌مجموع‌آوری شده‌اند که هر یک دست‌کم شامل ده داستان هستند. دویاسه‌تا از این داستان‌ها از جمله آن‌هایی است که ظرف یک هفته در آپارتمانی زیبا در شهر رم نوشته‌ام؛ آپارتمانی که در یک مجتمع واقعی قرار داشت، اما فوق‌العاده پرسروصدا بود و شب‌ها به‌سختی می‌شد در آن خوابید. از دوشنبه‌ها تا جمعه‌ها روی سلول شیشه‌ای کار می‌کردم؛ زمانی که در طول کتاب حاضر به تفصیل درباره‌اش صحبت خواهم کرد. هنگام نوشتنش اوقات بدی را از سر گذراندم که بعداً از آن کاسته شد. پیش از اینکه آن را قبول کنند، دست‌کم یک‌بار از سوی ناشر رد شد. برخی از داستان‌های کوتاه من با ایده‌های بسیار ضعیفی شروع شده‌اند. هیچ‌کس نمی‌داند که چه چیزی باعث می‌شود یک داستان کوتاه به یادماندنی و کلاسیک به وجود بیاید.

یک چیز مشخص است: مردم، خواننده‌ها و تماشاگران تلویزیون دلشان می‌خواهد سرگرم شوند و داستانی آن‌ها را به قلاب بیندازد. آن‌ها دنبال چیزی غیرعادی هستند که در یادشان بماند، لرزه بر اندامشان بیندازد، آن‌ها را بخنداند و درباره‌اش با دوستان خود حرف بزنند و خواندنش را به آن‌ها سفارش کنند. مابین اصل و ریشه یک ایده با خواننده قدرشناس فاصله از زمین تا آسمان است. خلاصه اینکه در این کتاب معضلات اقتصادی را که خودم با آن‌ها روبه‌رو بوده‌ام تشریح می‌کنم؛ همچنین مشکلات جسمی را که منظورم از آن سروصدا و حضور دیگران است. همچنین درباره تبلیغاتی که یک نویسنده باید برای خودش راه بیندازد حرف خواهم زد، چون نمی‌توانی روی کارگزار و نماینده‌ات حساب کنی که چنین کارهایی برایت انجام دهد. کارگزارها مثل هرکس دیگری ممکن است تنبل و بی‌حال باشند، خصوصاً وقتی با موکلانی سروکار دارند که پول زیادی ازشان در نمی‌آید. اغلب بستگی به خود نویسنده دارد که خودش را بچناباند و به راه‌هایی برای تبلیغ استعدادش فکر کند.

همان‌طور که دستخط و اثر انگشت این را ثابت می‌کند، هر آدمی با دیگری فرق دارد. درنهایت هر نقاش و نویسنده و آهنگ‌سازی نسبت به دیگران چیز متفاوتی برای گفتن دارد (باید هم همین‌طور باشد). یک رامبراند یا یک ون‌گوگ در آن واحد از دور و جادرجا قابل‌شناسایی است. من به فردیت اعتقاد دارم، به تک بودن و استفاده از حد اعلای استعداد. تمامی این کتاب درباره همین چیز است. این چیزی است که بالاخره مردم دوستش دارند. چیزی که فردی و خاص است.